

وبلاگ خمر کهن
www.Rendaan.persianblog.ir

جبر حافظی

بررسی دیدگاه حافظ در زمینه جبر و اختیار

رضا به داده بده وز جبین گره بگشای

که بر من و تو در اختیار نگشادست

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم

فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم

با بررسی و سیر در دیوان غزلیات حافظ که تنها سند مورد وثوق جهت شناخت اندیشه اوست، با ابیات فراوانی مواجه می شویم که ناظر بر اندیشه جبرگرایانه حافظ است و از دیگر سوی، بسیاری ابیات دیگر را نیز مشاهده می کنیم که نشان از عقاید اختیار انگارانه سراینده آن دارد.

گروهی با تمسک به ابیات دسته اول، حافظ را جبری مسلک می دانند و گروهی نیز با نظر به ابیات گروه دوم، وی را پیرو عقیده اختیار می شناسند.

اگرچه از نظر تعداد ابیات، این دو دسته ابیات تقریباً با هم برابری می کنند، اما کفه ترازو با توجه به مطالبی که ذیلاً شرح آن خواهد رفت، به نفع ابیات جبرانگاران سنگینی می کند.

دسته اول - ابیات اختیار انگارانه

ابتدا به برخی ابیات دیوان حافظ که به عنوان ابیات دال بر پذیرش اختیار است، نگاهی گذرا می اندازیم:

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم	فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم
اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد	من و ساقی به هم تازیم و بنیادش براندازیم
چرا نه در پی عزم دیار خود باشم	چرا نه خاک سر کوی یار خود باشم
من نه آن رندم که ترک شاهد و ساغر کنم	محتسب داند که من این کارها کمتر کنم
من که عیب توبه کاران کرده باشم بارها	توبه از می وقت گل دیوانه باشم گر کنم
حاشا که من به موسم گل ترک می کنم	من لاف عقل می زنم، این کار کی کنم
دست از طلب ندارم تا کام من برآید	یا تن رسد به جانان یا جان ز تن برآید
دیده دریا کنم و صبر به صحرا فکنم	و اندر این کار دل خویش به دریا فکنم
جرعه جام بر این تخت روان افشانم	غلغل چنگ در این گنبد مینا فکنم
به عزم توبه سحر گفتم استخاره کنم	بهار توبه شکن می رسد چه چاره کنم
من ترک عشق شاهد و ساغر نمی کنم	صد بار توبه کردم و دیگر نمی کنم
قومی به جد و جهد نهادند وصل دوست	قومی دگر حواله به تقدیر می کنند
کمتر از ذره نه ای پست مشو مهر بورز	تا به خلوتگه خورشید رسی چرخ زنان
ما نگوئیم بد و میل به ناحق نکنیم	جامه کس سیه و دلخ خود ازرق نکنیم
عیب درویش و توانگر به کم و بیش بد است	کار بد مصلحت آن است که مطلق نکنیم

و ...

مشاهده می شود که سراینده این ابیات از عزم و اراده بر انجام کاری و از افعال سخن می گوید و گاه از عزم خود در انجامی کاری ستبر خبر می دهد.

دسته دوم- ابیات جبر گرایانه

نمونه هایی از ابیات جبری حافظ را نیز از نظر می گذرانیم:

رضا به داده بده وز جبین گره بگشای	که بر من و تو در اختیار نگشادست
در خرابات طریقت ما به هم منزل شویم	کاین چنین رفته‌ست در عهد ازل تقدیر ما
برو ای زاهد و بر دردکشان خرده مگیر	که ندادند جز این تحفه به ما روز الست
چو قسمت ازلی بی حضور ما کردند	گر اندکی نه به وفق رضاست خرده مگیر
نقش مستوری و مستی نه به دست من و توست	آن چه سلطان ازل گفت بکن آن کردم
من ز مسجد به خرابات نه خود افتادم	اینم از عهد ازل حاصل فرجام افتاد
در دایره قسمت ما نقطه تسلیمیم	لطف آن چه تو اندیشی حکم آن چه تو فرمایی
آن چه او ریخت به پیمانہ ما نوشیدیم	اگر از خمر بهشت است وگر باده مست
جام می و خون دل هر یک به کسی دادند	در دایره قسمت اوضاع چنین باشد
در کار گلاب و گل حکم ازلی این بود	کاین شاهد بازاری، وان پرده نشین باشد
آن نیست که حافظ را رندی بشد از خاطر	کاین سابقه پیشین تا روز پسین باشد
مرا مهر سیه چشمان زسر بیرون نخواهد شد	قضای آسمانست این و دیگرگون نخواهد شد
مرا روز ازل کاری بجز رندی نفرمودند	هر آن قسمت که آنجا رفت از آن افزون نخواهد شد
بارها گفته‌ام و بار دگر می گویم	که من دلشده این ره نه به خود می پویم
در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند	آن چه استاد ازل گفت بگو می گویم
من اگر خارم و گر گل چمن آرایی هست	که از آن دست که او می کشدم می رویم

و

روشن است که در این ابیات و البته بسیاری از ابیات دیگر که در اینجا ذکر نشده، حافظ هر آنچه رخ داده و می دهد را به روز ازل و آنچه در آنجا مقدر شده است، نسبت می دهد و رندی و خرابات نشینی خود را نه گناه خود، که تقدیر و قسمت ازلی اش می داند. و تدبیر خود را مقهور تقدیر الهی می بیند، که البته «تغییر قضا نتوان کرد».

ضروریست که پیش از مقایسه این دو گروه ابیات، به چند نکته توجه شود:

حافظ اشعری مشرب

اول: آنکه بر خلاف نظر برخی که حافظ را شیعه دانسته اند، او اهل تسنن و اشعری مسلک بوده است. در بیان دلایل این مدعا به ذکر ۲ نکته اکتفا می شود:

۱- مطالعات و تحصیلات و اساتید حافظ (از جمله قاضی عضدالدین ایجی) بیانگر اینست که وی در مکتب اشعری تحصیل نموده و پرورش یافته است.

۲- اشاراتی در برخی ابیات حافظ موجود است که بیانگر عقاید اشعری وی می باشد؛ از جمله بیت:

این جان عاریت که به حافظ سپرد دوست روزی رخس ببینم و تسلیم وی کنم

که بنا به نظر استاد خرمشاهی، ناظر به نظریه «رویت الهی» است که این عقیده (دیدار خداوند در آخرت) از نظریات اشاعره است و معتزله و شیعیان منکر آنند.

همچنین حافظ در بیت :

سبب مپرس که چرخ از چه رو سفله پرور شد که کام بخشی او را بهانه بی سبببست

به نفی اسباب و علیت می پردازد که این نیز از اهم عقاید اشاعره است.

از دیگر عقاید اشعریان، اعتقاد به توحید افعالی خداوند است که در ابیاتی نظیر بیت زیر حافظ به آن اشاره نموده است:

اگر رنج پیش آید و گر راحت ای حکیم نسبت مکن به غیر که اینها خدا کند

و نیز در بیت:

در کارخانه ای که ره عقل و فضل نیست فهم ضعیف رای فضولی چرا کند؟

به نفی اعتبار عقل می پردازد که این نیز از اصول عقاید اشاعره است.

از این رو با توجه به آنچه گفته شد، باید پذیرفت که حافظ اشعری بوده و اشعریان نیز چنانکه می دانیم جبری مسلک بوده اند و در نرم ترین و اعتدالی ترین نظر، پیرو عقیده «کسب» هستند که البته این نیز همان جبر است.

البته اشعری گری حافظ اعتدالی بوده و این را نیز می توان با رجوع به ابیات وی دریافت.

مراتب جبر و اختیار

نکته دوم: اینست که می بایست در مساله «جبر و اختیار» به سطح و درجه توجه داشت و اینکه جبر و اختیار حدود و مراتبی دارد که البته بحث در خصوص «جبر و اختیار» در سطوح پایین و دون، چندان پیچیده نیست. ساده ترین و نازل ترین سطح و درجه اختیار، اینست که «چه کنم یا چه نکنم» و در واقع سطح افعال است و همانیست که مولانا نیز در جایی بدان اشاره می کند:

این که گویی این کنم یا آن کنم خود دلیل اختیار است ای صنم

و البته کسی این سطح از اختیار را رد نمی کند.

بسیاری از ابیات اختیار گرای حافظی نیز به سطوح و مراتب پایین اختیار اشاره دارد؛ مانند:

آب و هوای فارس عجب سفله پرور است کو همهری که خیمه از این خاک برکنم

من نه آن رندم که ترک شاهد و ساغر کنم محتسب داند که من این کارها کمتر کنم

حاشا که من به موسم گل ترک می کنم من لاف عقل می زنم این کار کی کنم

و ...

اما آنجا که حافظ از جبر می گوید، اصل و اساس امور را زیر سوال می برد و همه چیز را منوط به «آنچه مقدر کرده اند» می داند و بیان می دارد که هر چه انجام می دهیم و هر آنچه می رود، از قبل تعیین شده و آنچه در تقدیر رقم زده شده، کم و زیاد نمی شود:

مرا مهر سیه چشمان ز سر بیرون نخواهد شد

قضای آسمانست این و دیگرگون نخواهد شد

مرا روز ازل کاری به جز رندی نفرمودند

هر آن قسمت که آنجا رفت از آن افزون نخواهد شد

جبر حافظ در برابر زهدفروشان

نکته سوم: با نظر به ابیات جبری حافظ، در می یابیم که در بسیاری موارد، وی جبر و اندیشه جبری را به عنوان سلاحی در برابر معترضان و مخالفانش و زهد فروشان و ریاکاران به کار برده است و بیان می کند که «اگر تو واعظ و زاهد و صاحب مقام بوده و به جایگاهی رسیده ای و من، چنین، به خود نناز و بر من فخر مفروش که این ها را در جای دیگر تعیین کرده اند و دست من و تو نیست».

برو ای زاهد و بر دردکشان خرده مگیر که ندادند جز این تحفه به ما روز الست

عیبم مکن به رندی و بدنامی ای حکیم کاین بود سرنوشت ز دیوان قسمتم

مکن به چشم حقارت نگاه در من مست که نیست معصیت و زهد بی مشیت او

برو ای ناصح و بر دردکشان خرده مگیر کارفرمای قدر می کند این، من چه کنم

من اگر خارم و گر گل، چمن آرایی هست که از آن دست که او می کشدم می رویم

بنابراین از مجموع آنچه گفته شد، دریافت می شود که حافظ جبری مسلک بوده، اما جبر وی نه از نوع جبر فیلسوفانه و متکلمانه که از جنسی دیگر است.

تجربه درونی شاعر

حافظ به عنوان فیلسوف در جایگاه تبیین یک فلسفه و بیان یک نظریه ظاهر نشده و قصد بیان یک تئوری کلامی را نداشته است. بلکه وی در کسوت یک شاعر، حالات درونی و دریافت ها و تجربه های درونی خود را بازگو می کرده است. وقتی «جبر و اختیار» را از زبان یک شاعر می شنویم، نباید آن را حمل بر بیان یک قاعده کلی کلامی-فلسفی کنیم؛ بلکه باید آن را برخاسته از تجربیات خاص و شخصی شاعر بدانیم. شاعر وقتی سخن می گوید، به اقتضای حال خود، می گوید؛ گاه تند و پر التهاب و پرخاشگرانه، گاهی ملول و افسرده و گرفته و گاه شادان و پرآن و به تعبیری، «بر فراز عرش». و چنین است که نباید جبر حافظ را از جنس جبر فیلسوفان و متکلمان دانست.

تجربیات بیرونی حافظ

از سوی دیگر، با تامل در وضع اجتماعی شیراز زمان حافظ، نکته ای دیگر بر ما مکشوف می شود و آن، تاثیر محیط اجتماعی و در واقع تجربیات بیرونی حافظ در گرایش وی به جبر است. حافظ نگاهی اجتماعی نیز داشته است و این امر به روشنی در ابیات وی پیداست؛ آن جا که وی از سالوس بازی ها و سفله پروری ها و واعظان ریاکار و زهدفروشی ها و ... می گوید، همگی حاکی از توجه شاعر به نابسامانی های اجتماعی زمان خود است.

واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می کنند	چون به خلوت می روند آن کار دیگر می کنند
می خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب	چون نیک بنگری همه تزویر می کنند
سخندانی و خوشخوانی نمی ورزند در شیراز	بیا حافظ که تا خود را به ملکی دیگر اندازیم
دلیم ز صومعه بگرفت و خرقة سالوس	کجاست دیر مغان و شراب ناب کجا

در جامعه زمان حافظ، زهدفروشی، ریاکاری و سالوس بازی رواج داشته و به واقع یک جامعه دینی آکنده از زهد ریایی و تصوف منحط بوده است. در چنین جامعه ای سالوس بازان و ریاکاران عنان کار را در دست گرفته و دیو، لاف از زیبایی می زند و شایستگان و زیبارویان حقیقی جایگاه و خواستاری ندارند و مجبور به انزوا و پرده نشینی شده بودند:

پری نهفته رخ و دیو در کرشمه حسن بسوخت دیده ز حیرت که این چه بوالعجیبست

و روزگار، بی دلیل و بی حساب کام بخشی می کند؛ بی حساب به برخی می دهد و به برخی نمی دهد. چه بسا نالایقان که ارج یافته و شایستگان که محروم مانده اند:

سبب مپرس که چرخ از چه سفله پرور شد که کام بخشی او را بهانه بی سبیبست

در واقع در جامعه زمان حافظ، هیچ نظم قابل اتکا و قابل پیش بینی وجود نداشته و حافظ می دیده که نالایقان کام می گیرند و شایستگان، ناکام و منزوی می شوند و از اینرو دست هایی پنهان را فراتر از نظام علی-معلولی طبیعت، بر امور موثر می داند. از اینرو می توان علاوه بر آموزه های مکتب اشعری و تجربه های درونی حافظ، وضع اجتماعی و تجربه های بیرونی وی را نیز در جبرگرا شدن او موثر دانست.

جبر عاشقانه

در پایان این بحث به نکته ای بسیار مهم اشاره می شود و البته تفصیل و شرح آن را به فرصتی دیگر حواله می کنم.

در عالم اختیار، استقلال معنا دارد و در جبر، هیچ استقلال حقیقی وجود ندارد. عاشق تماماً وابسته به معشوق است و از خود استقلالی ندارد. کسی که دل داده است، دیگر اختیاری ندارد و خود را و اراده و اختیارش را به دست معشوق می سپارد. از اینرو عالم عاشقی، عالم جبر است- سراسر جبر. در حالیکه در خارج از عالم عاشقی و آنجا که عقل مقام و اعتبار دارد، استقلال و اختیار ارجمند است:

دل به رغبت می سپارد جان به چشم مست یار

گر چه هشیاران ندادند اختیار خود به کس

و از این رو حافظ عاشق، خود را در چنبره جبر می بیند و تماماً در اختیار دوست و مجبور.

مصطفی علیزاده

www.Birangi.net

منابع مورد استفاده در نگارش این مقاله:

۱- سلسله سخنرانی های دکتر سروش در باب حافظ شناسی (لوح فشرده سروش حافظی)

۲- حافظ نامه، بهالدین خرمشاهی

۳- چهارده روایت، بهالدین خرمشاهی

۴- از کوچه رندان، دکتر زرین کوب

۵- عرفان حافظ (تماشاگاه راز)، استاد مطهری

وبلاگ خمر کهن

www.Rendaan.persianblog.ir

www.Birangi.net

بی رنگی (وب سایت مولف)